

ارزش شفافیت در برابر ولایت فقیه؛ نقدی بر وسطبازی به سبک خاتمی

«آنهائی که معتقد به چانه زنی هستند، آقای خامنه ای تکلیف آن ها را روشن کرده است: "همه سران و آنهائی که در بین مردم نفوذ دارند و گرایشهای درون نظام، بایستی روشن و شفاف موضع خود را روشن کنند". پیام ولایت فقیه روشن است، یعنی اینکه آشکارا بیایند توبه کنند و بگویند که در بیان تقلب در انتخابات اشتباه کردیم. خطاب آقای خامنه ای به کسانی چون آقای خاتمی خیلی صریح است. او اعلام می کند امام حسین است و شما کسانی هستید که برای آخرت خود باید توبه کنید، زیرا "لحظه" و عاشورا را نشناخته اید. پیام از این آشکار تر نمی شود.»

و آقای خمینی:

«اگر یک در میلیون احتمال، یک احتمال بدهیم که حیثیت اسلام با بودن فلان آدم یا فلان قشر در خطر است، ما مأموریم که جلویش را بگیریم، تا آن قدری که می توانیم هر چه می خواهند به ما بگویند که کشور ملایان حکومت آخوندیسم و از این حرفهایی که می زنند، و البته این هم یک حربه ای است برای این که ما را از میدان به در کنند، مانه، از میدان بیرون نمی رویم.»

این روزها در حالی که در یک روال طبیعی و کاملاً وجدانی، بسیاری از مردم- در جنبش- به این شعار و درک "شفاف" رسیده اند که ولایت فقیه باید برود تا استقلال و آزادی ایران امکان پذیر شود، کسانی هم هستند که در سطح رهبری جنبش کارشان ایجاد ابهام در اهداف جنبش است. اینان مرتب به ظن خویش به مردم هشدار می دهند مبادا کار جنبش سبزتان با این شعارها به "افراطی گری" بکشد. این کسان، معمولاً از باب دلسوزی برای آینده کشور، خواهان حرکت در چارچوب کلی جمهوری اسلامی اند و به همین سبب ندا سر داده اند که باید "مراقب" جنبش عمومی مردم بود تا از چارچوبهای متعارف داخلی نظام فراتر نرود. در همین راستا ولی فقیه نیز

خواستار شفافیت از سوی خواص شده است. [1] مثل روز روشن است که منظور آقای خامنه ای اقرار و اعتراف کامل به ولایت فقیه است که روی دیگر آن انکار آرمان حاکمیت ملی است. در این میان وقتی به صحبت‌های افراد مختلف در این طیف نگاه می‌کنیم می‌بینیم آقای خاتمی از همه بیشتر خواستار حفظ ساختار نظام است.

نیاز به توضیح ندارد که کسی با اصل کلی ای به نام پرهیز از تندروی و لزوم توجه به خطراتی که ممکن است در راه جنبش ضد استبدادی ملت در برابر نظام سیاسی ولایی پیش آید مخالف نیست. اما اگر مراد هشداردهنده گان از افراطی‌گری این باشد که با شعار ولایت فقیه باید برود کار به خشونت بیشتری می‌کشد و ایران بشود عراق و افغانستان، در همین جا پرسیدنی است که چه کسی و بر مبنای چه داده‌هایی تعیین کرده است که میان دو شعار، یکی اینکه رأی من در همین نظام موجود کجاست و دیگری اینکه ولایت فقیه باید برود، دومی به خشونت بیشتری می‌کشد؟ در عراق و افغانستان که برعکس بود و کسی شعاری نمی‌داد. و اگر خشونت را از سنخ واکنش بدانیم، به نظر می‌رسد خود این تحلیل که الان وقت شعار علیه ولایت فقیه نیست، واکنش شدن در برابر آقای خامنه ای است و در درون خود خشونت‌ترا. جالب این است که این توصیه‌ها از وقتی به طور جدی طرفدار پیدا کرده است که شعار همگانی رای من کجاست در یک روند اعتراضات مسالمت آمیز و کاملاً مبتنی بر مشاهده و تجربه، به شعار همگانی تر و شفاف تر "ولایت فقیه باید برود" تبدیل شده است.

حتی اگر از این بحث هم بگذریم که نفس وجود رژیم ولایت فقیه حتی اگر هیچ مخالفی را هم نکشد و به زندان نیندازد، ساختاری به شدت مخرب است که هر روز بر شدت خشونت در زندگی روزانه ما ایرانیان می‌افزاید (از کشته شدن در جاده‌های ناامن تا بیکاری و توسعه انواع بیماری‌های روحی و روانی، و فساد مالی و اداری و اعتیاد و خودسوزی و ...)، باز گویی هنوز که هنوز است و با وجود سی سال تجربه حاکمیت فقهی و ۸ سال در قدرت بودن اصلاح طلبان، امثال آقای خاتمی دست از تصوری به نام اصلاحات در چارچوب نظام ولایی برنداشته است! اگر اسم این کار را فریبکاری نگذاریم، دست کم حاکی از نوعی ذهن‌گرایی منحط است.

برخلاف تصور آقای خاتمی، شعار ولایت فقیه باید برود دارای دو وجه به هم پیوسته است که در هر دو وجه نه تنها عامل افزایش خشونت نیست بلکه می‌تواند به عنوان کاهش دهنده عوامل سرکوب نقش بازی کند. از جهت تضعیف قوای سرکوب، همگانی شدن این شعار می‌تواند

سرعت ریزش در درون رژیم را شدت بخشد زیرا تا وقتی برای قوای سرکوب و عمله خیابانی نظام که عامل اصلی کاربرد خشونت علیه مردمند روشن نشده باشد که مردم واقعا چه می خواهند و چه افقی را در نظر دارند، احتمال ریزش بخش عمده آنها که مثل هر انسان دیگری محاسبه می کنند نتیجه نهایی رفتارشان چه خواهد بود، کمتر خواهد شد و هر چقدر سرعت ریزش کمتر شود، میزان خشونت علیه مخالفان بالاتر است.

همچنین در پیوند با مردمی که در جنبش اند، پرسش مبنایی این است که آیا با توجه به عملکرد ۳۰ سال گذشته رژیم ولایت فقیه و با در نظر گرفتن قواعد بقای این رژیم، می توان با این استراتژی، افق باز و روشنی از آینده را به مردم نشان داد؟ مردمی که وقتی پای سخن و تصویر این رژیم می نشینند می گویند بس است و می خواهند از تحقیر شدن روزانه تحت قیمومت ولایت فقیه که به آنها به مانند صغار و مجانین نگاه می کند، رها شوند آیا می توانند با این نوع توصیه ها به "راه سبز امید" رهنمون شوند؟ آیا شعار اصلاحات در چارچوب نظام و با مسکوت گذاشتن ولایت فقیه توان حفظ جنبش همگانی را دارد تا بتوان به قول شما آقایان در بالا چانه زنی کرد؟ آنهایی که معتقد به چانه زنی هستند، آقای خامنه ای تکلیف آن ها را روشن کرده است: "همه سران و آنهایی که در بین مردم نفوذ دارند و گرایشهای درون نظام، بایستی روشن و شفاف موضع خود را روشن کنند". پیام ولایت فقیه روشن است، یعنی اینکه آشکارا بیایند توبه کنند و بگویند که در بیان تقلب در انتخابات اشتباه کردیم.

خطاب آقای خامنه ای به کسانی چون آقای خاتمی خیلی صریح است. او اعلام می کند امام حسین است و شما کسانی هستید که برای آخرت خود باید توبه کنید، زیرا "لحظه" و عاشورا را شناخته اید. پیام از این آشکار تر نمی شود. حال به بیانات واکنشی آقای خاتمی توجه کنیم: «به دو موضوع باید توجه کرد؛ نخست آن که آیا قدرت با مسولیت همراه است؟ و دوم آن که منشأ قدرت چیست؟ آیا قدرت یک امر انسانی و مردمی است؟ یا امری تحمیلی است و کاری به نظر و موقعیت مردم ندارد؟ ... البته اسلام همیشه بر سیاست و حکومت تاکید دارد. ولی دست کم در غیبت معصوم (و حتی در زمان معصوم) برای استقرار حکومت مورد توجه اسلام و پیشوایان دینی بوده است و نباید در آن تردید کرد... ما سعی می کنیم تا از ساختار نظام دفاع کنیم و اگر نظر انتقادی و اصلاحی داریم بیان کنیم؛ اما عده ای هستند که سعی می کنند ساختارها را بشکنند... همچنانکه مغرضان ناآگاه که به دین و اسلام و مردم و ایران اهانت می کنند و در صدد منحرف

نشان دادن حرکت اصلاحی ملت ایران که در چارچوب نظام و قانون حرکت می کند، هستند، ربطی به ایران و مردم ندارد.»

حال که آقای خاتمی به زعم خویش کوشیده است مردم را از انحراف نجات دهد و چارچوب نظام (=قدرت سلسله فقها) را حفظ کند، خوب است به دو نکته زیر نیز توجه کند زیرا بیانات او نه مطابق دینداری اخلاقمدارانه است و نه آنقدر به درد ولی فقیه حاضر می خورد که خواستار حرفهای رک و راست در تثبیت ولایت مطلق او است و نه به سود مردمی است که از این وسط بازی ها و سفسطه گری های خاص کنفرانسهای مطبوعاتی و یا کلاسهای درس در دانشکده های سیاسی نظام ولایی بپزارند:

۱. نظام ولایت فقیه در نظریات و رفتارهای بنیان گذار و جاعل آن «صاحب قدرت مطلقه در حد پیامبر و امامان معصوم بر جان و مال و ناموس مردم است» [2] و بنابراین از حق خدادادی حاکمیت انسانها بر سرنوشت خویش و این حرفها خبری نیست. به قول آقای خمینی، مردم که عوامند و اصولاً رأیی ندارند. آقای خمینی معتقد بود ولی فقیه "مانند جعل قیم برای صغار و مجانین" است. از دید وی برای ولایت فقیه می توان خونها ریخت "ما مکلف هستیم که اسلام را حفظ کنیم. این تکلیف از واجبات مهم است حتی از نماز و روزه واجب تر است. همین تکلیف است که ایجاب می کند خونها در انجام آن ریخته شود." [3] چند مورد دیگر هم برای تجربه و عبرت از معنای واقعی ولایت فقیه از همان ولی فقیه مطلوب اول ذکر کنیم شاید بد نباشد به عمق عملی این نظریه پی ببریم: «من ممکن است دیروز حرفی زده باشم و امروز حرف دیگری و فردا حرف دیگری را، این معنا ندارد که من بگویم چون دیروز حرفی زده ام باید روی همان حرف باقی بمانم.» یا «اگر یک در میلیون احتمال، یک احتمال بدهیم که حیثیت اسلام با بودن فلان آدم یا فلان قشر در خطر است، ما مأموریم که جلویش را بگیریم، تا آن قدری که می توانیم هر چه می خواهند به ما بگویند که کشور ملایان حکومت آخوندیسم و از این حرفهایی که می زنند، و البته این هم یک حربه ای است برای این که ما را از میدان به در کنند، ما نه، از میدان بیرون نمی رویم.»

۲. چه خوب می گوید آقای منتظری که ریشه همه خطاها و مصیبتهای وارد بر ایرانیان را در همین اندیشه ولایت مطلقه آقای خمینی می داند و در گفتن این حقیقت ابایی ندارد. بگذریم، شما

وقتی از امام علی سخن به میان می آورید، بهتر است بحث را ببریم روی موازین و نه اشخاص. بر همین اساس حتی فرض می کنیم که آقای خمینی مردی آزادیخواه، حقوقمدار، عابد و زاهد و عادل و ضد ظلم و ستمی بوده که بر ملت ایران روا رفته و می رود. با این فرض نیز باز "روشی" که شما دائماً در سخنان و بیانیه هاتان در استناد جستن به گذشته در پیش گرفته اید مثرثمر نیست. به این دلیل ساده که طرف شما در این زمینه دستش بازتر است. حال سوال این است چرا شما به جای اینکه مرتب تکرار کنید که در خط امام خمینی و پیرو او هستید، که طرف مقابل شما هم همین را بگوید و هرگاه هم لازم شد اسناد همراهی یا گاه طلایه داری شما با سرکوبگران علیه مردم یا مراجع یا به طور کلی در مقام دفاع، سرکوبهای رژیم را از لابلای روزنامه های دهه ۶۰ بیرون بکشد، چرا از ضوابط آن خط امام که معتقدید خط استقلال و آزادی و دینداری آزادیخواهانه است روشن سخن به میان نمی آورید؟ اگر شما به طور روشن، به جای استناد به این یا آن شخص، آزادی و حقوق ذاتی ملت و ضوابط آن را بیان کنید، قطع بدانید که موفقیت از آن شما و ملت است. در حرفهای آقای خمینی از هر نوعی که بخواهید الی ماشاءالله فراوان یافت می شود و شما خوب به آنها آگاهی دارید. بنا براین شما با آن حرفها قادر نیستید که احتجاج کنید. اما احتجاج با ضوابط حق مداری، آزادی و حقوق ذاتی انسان کاملاً برای شما عملی و موفقیت آمیز و ملت هم در چنان حالتی پشتیبان شما است. امید است بدانید که اگر یک قدم عقب بنشینید، و واکنش سرکوبگران شوید و به جلو حرکت نکنید، این رژیم طبع تمامیت خواه و مطلق گرا دارد و لذا تا شما را به خفت و خواری و ناچیز کردن و به تبعیت مطلق وادار نکند از پای نخواهد نشست و حتی به این هم قناعت نخواهد کرد. باید از تجربه نهضت آزادی و مرحوم مهندس بازرگان و مرحوم منتظری درس عبرت گرفت. محدوده رژیم جای فعالیت معطوف به استقلال و آزادی ایران و حقوقمداری نیست. پس از سی سال باید این حقیقت را با تمام وجود تصدیق کرد. برای خارج شدن از بن بست اولین قدم نفی ولایت فقیه، اصلی که ۳۰ سال است مانند مارغاشیه به دور ملت ایران برای حرکت به سوی رشد، آزادی، اختیار و استقلال پیچیده است.

آقای خاتمی، کارنامه ولایت فقیه تا بخواهی سرشار از زورگویی و خشونت طلبی است. شما اگر با خود یگانه باشید، خوب درک می کنید که آقای خامنه ای که اتفاقاً تا قبل از رسیدن به این مقام آدم خشک و خشنی هم نبوده است درست، پا جای پای ولی فقیه اول گذاشته است و همان روش

را بکار می برد. پس نیک می دانید که در چهارچوب حفظ ولایت فقیه داشتن اختیار سرنوشت مردم بدست خود، آزادی، و حقوق مردم در درجه دوم اهمیت قرار می گیرد و لاجرم در نوعی از مصالحه و دست به سر این و یا آن کس کشیدن، داشتن حقوق و آزادی ذاتی فدای تقدم حفظ نظام ولایت فقیه می شود.

اگر بخواهید واقع بین و حقیقت جو باشید بی شک با نگاهی به آنچه در این سی سال بر ایران و اسلام به مثابه دینی رحمانی گذشته است بعید می دانم به این نتیجه نرسیده باشید که ایده ولایت فقیه دیکتاتور زا و خشونت گستر است؟ هر سیستمی که پاسخگو نباشد تحت هر نامی که باشد چنین سرنوشتی دارد. اگر غیر از این است، شما به ملت ایران بفرمائید نظام استالین، هیتلر، مانو و دیگر دیکتاتوران عالم با رژیم ولایت فقیه چه فرق دارد؟ به صرف گفتن اعلم، اتقی و عدل که چیزی را تغییر نمی دهد. آقای خمینی به مقتضای ولایت خواهی اش نتوانست صلح اجتماعی را در ایران پدید آورد و با رفتارهای خشونت گرایانه اش مثل نمونه فتوای قتل جمعی مخالفان و یا فتوا علیه سلمان رشدی در سطح ایران و جهان، چنان ضربه ای به پیام صلح آمیز اسلام زد که بعید می دانم هیچ دشمنی می توانست این کار را کند. با این ساختار حتی تصویری که از ایرانیان در اذهان عمومی جهانیان مانده است هنوز چهره ای خشن و خطرناک است. کارنامه سی ساله ولایت فقیه جلو روی ملت ایران و جهان است. آیا وقت آن نرسیده است که با کمال صداقت و برای احیای حقوق خدادادی مردم آشکارا و یکبار برای همیشه بگویید: ولایت فقیه نه! حاکمیت مردم آری؟

از شما آقای خاتمی و تمامی سران اصلاح طلب می پرسم که چگونه با چنین ساخت و سازی به نام جمهوری اسلامی که ستون خیمه آن ولایت فقیه است، شعار آزادی و استیفای حقوق فردی و اجتماعی و داشتن اختیار سرنوشت به دست خود می دهید؟ شمائی که مردم را به تند روی متهم می کنید، آیا نمی دانید که وقتی پای ظلم آشکار به میان است این حق فرد است که فریاد بزند. حتماً شما عدالت و اعتدال را قبول دارید. اعتدال را می توان زندگی عادلانه تعریف کرد. اگر عدالت در ساده ترین و مقبولترین تعریف خود عبارت از ادای حقوق باشد، آنگاه اعتدال می شود پایبندی به شیوه ای که بیشترین حفاظت از زندگی در کرامت و حقوق انسان را در برداشته باشد. بر خط اعتدال ماندن یعنی اینکه به حقوق انسانی خود و جامعه آگاه بودن و به این حقوق عمل کردن و موانع عمل به این حقوق را از پیش پا برداشتن. وقتی این تعریف را اعتدال

بخوانیم، بنابر این هر باور و عملی که ناقض این اصل شود، می شود افراط، یعنی ستمگری و تجاوز به حقوق دیگران و یا می شود تفریط، یعنی چشم پوشی از حقوق خود و پذیرش ستم. و چه ستمی بزرگتر از پذیرش ولایت فقیه! بنابر این تعریف، مردمی که در خیابانها با رشادت بی نظیری و با بکارگیری روشهای خشونت زدا، که از شعارهای غالب آنها بر می آید، برای احقاق حق خواهان حق تعیین سرنوشت خویش اند و بنابراین، غاصب اصلی این حقوق، یعنی ولایت فقیه را نشان گرفته اند، در اعتدال اند و این عمل آنها عین حقداری است. پس از این منظر، کسانی که آنها را از این حرکت نهی می کنند، تشویقگر افراطی های واقعی می باشند.

محمد جعفری ۳ بهمن ۱۳۸۸

[1] بخشی از سخنان اخیر آقای خامنه ای از این قرار است: «... در شرایط کنونی همه جریانها و گرایش های سیاسی داخل نظام باید خط و مرز خود را با دشمن به صورت شفاف مشخص کنند و در این میان وظیفه خواص بویژه خواصی که تأثیرگذاری بالایی دارند، بیش از دیگران است.» یا "در دوران فتنه و غبارآلود بودن فضا، وظیفه همه بویژه خواص، موضع گیری شفاف و پرهیز از سخنان و مواضع دو پهلو است." یا «موضع گیری دو پهلوئی خواص مطلوب نیست و خواص باید مواضع خود را در قبال سخنان و اقدامات دشمن، شفاف بیان کنند.» یا " زیرا باید مشخص شود، افرادی که داخل نظام جمهوری اسلامی هستند، چه موضعی دارند و آیا حاضر هستند از دشمن تبری بجویند؟" یا "هنگامی که عده ای در فضای فتنه و غبارآلودگی، با زبان، اسلام را نفی و در عمل نیز جمهوریت نظام را نفی می کنند و انتخابات را زیر سؤال می برند، انتظار از خواص این است که مرز و موضع خود را شفاف مشخص کنند." یا «برخی از اهالی کوفه که با عنوان "توابعین" چند ماه بعد از حادثه عاشورا قیام کردند و به شهادت رسیدند، به امام حسین (ع) ایمان داشتند و انشاءالله در نزد خداوند هم ماجور هستند اما آن وظیفه ای را که باید عمل می کردند، انجام ندادند زیرا "لحظه" و عاشورا را نشناختند.»

[2] . آقای خمینی در اواخر عمرشان در پاسخ به همین ولی فقیه فعلی، رئیس جمهور وقت، در نماز جمعه، پیرامون اختیارات حکومت اسلامی و می گوید: "از بیانات جنابعالی در نماز جمعه اینطور ظاهر می شود که شما حکومت را که به معنای ولایت مطلقه ای که از جانب خدا به نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم واگذار شده و اهم احکام الهی است و بر جمیع احکام فرعی الهیه تقدم دارد، صحیح نمی دانید و تعبیر به آن که این جانب گفته ام حکومت در چهارچوب احکام الهی دارای اختیار است، بکلی برخلاف گفته های اینجانب است ... باید عرض کنم حکومت شعبه ای از ولایت مطلقه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز و روزه و حج است... حکومت می تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است در موقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد، يك جانبه لغو کند و می تواند هر امری را چه عبادی و یا غیرعبادی است که جریان آن مخالف مصالح اسلام است از آن مادامی که چنین است جلوگیری کند. حکومت می تواند از حج که از فرایض مهم الهی است، در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانست موقتاً جلوگیری کند." نامه آقای خمینی، مورخ ۱۶/۱۰/۶۶، صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۷۰. آقای خامنه ای رئیس جمهور،

بلافاصله بعد از دریافت نامه آقای خمینی مجدداً نامه‌ای به وی می‌نویسد و در آن از حرفهای گذشته خود توبه کرده و به نظر آقای خمینی در مورد اقتدار حکومت صحه می‌گذارد. متعاقب آن آقای خمینی در تاریخ ۶۶/۱۰/۲۱، در پاسخ به نامه آقای خامنه‌ای رئیس جمهور، خطاب به وی چنین می‌گوید:

" جناب حجت الاسلام آقای خامنه‌ای، رئیس محترم جمهوری اسلامی دامت افاضاته، مرقوم شریف جنابعالی واصل و موجب خرسندی گردید. اینجانب که از سالهای قبل از انقلاب با جنابعالی ارتباط نزدیک داشته‌ام و همان ارتباط بحمدالله تعالی تاکنون باقی است، جنابعالی را که یکی از بازوهای توانای جمهوری اسلامی می‌دانم و شما را چون برادری که آشنا به مسائل فقهی و متعهد به آن هستید و از مبانی فقهی مربوط به ولایت مطلقه فقیه جداً جانب‌داری می‌کنید، می‌دانم و در بین دوستان و متعهدان به اسلام و مبانی اسلامی از جمله افراد نادری هستید که چون خورشید روشنی می‌دهید... " همان سند.

[3] رک: کتاب حکومت اسلامی، صص ۲۷، ۶۵، ۸۷، ۱۲۲ و ۱۲۷ نشر ۱۳۹۱ ه.ق